



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع چهارم: اموال اشخاص از دنیا رفته در موارد خاص

چهارمین منبع از منابع مالی حکومت اسلامی، موارد خاصی از اموال اشخاصی است که از دنیا رفته‌اند.

مورد سوم: ارث افراد متولّد یافته از زنا

مورد سوم از مواردی که اموال شخصی که از دنیا رفته، متعلّق به حکومت اسلامی دانسته شده، کسی است که متولّد شده از زنا بوده و دارای پدر و مادر عرفی - کسانی که از آن‌ها متولّد شده - و اقربای از جهت آن‌ها باشد، اما خود او وارث از قبیل همسر و فرزند نداشته نباشد.

در این فرض، مطرح شده است که اگر این شخص از دنیا برود، پدر و مادر عرفی و اقربای آن‌ها ارث نخواهند برد؛ چون زنا موجب ایجاد انتساب شرعی نمی‌گردد و لذا میراث او جزو انفال خواهد بود.

أدله

برای اثبات جزو انفال بودن اموال شخص متولّد شده از زنا و اختیار داشتن امام علیه السلام نسبت به آن‌ها، دو دسته روایت قابل طرح است که در جلسه پیشین به دسته اول از روایات اشاره گردید که در آن‌ها به صراحت اشاره شده است که اموال این اشخاص در اختیار امام علیه السلام خواهد بود.

دسته دوم: روایات دالّ بر ارث نبردن پدر و مادر عرفی و اقربای آن‌ها به ضمیمه روایات ارث افراد بدون

وارث

دسته دوم از روایات درباره‌ی اموال شخصی که متولّد از زنا بوده و از دنیا رفته است، مجموعه‌ای از روایات است که ترکیب یافته از روایات دالّ بر ارث نبردن پدر و مادر عرفی و منسوبین از جهت آن‌ها و روایاتی است که به صورت کبروی بیان کرده‌اند که میراث کسی که وارثی نداشته باشد، در اختیار امام علیه السلام خواهد بود.

توضیح مطلب این است که طبق فرض، شخص متولّد شده از زنا، وارث از قبیل همسر و فرزند ندارد و صرفاً پدر و مادر عرفی او و منسوبین از جهت آن‌ها وجود دارند. در چنین شرایطی، وقتی روایاتی اقامه شود که پدر و مادر عرفی و منسوبین از جهت آن‌ها وارث محسوب نمی‌شوند، با توجه به اینکه وارث دیگری وجود ندارد، متوفی جزو کسانی خواهد بود که تعبداً وارث ندارد و روایات مربوط به کسانی که وارث ندارند، شامل او خواهد شد و در نتیجه، اموال او متعلّق به امام علیه السلام خواهد بود.

روایات دالّ بر ارث نبردن پدر و مادر عرفی و اقربای آن‌ها

درباره ارث نبردن پدر و مادر عرفی و منسوبین از جهت آن‌ها، روایات متعدّدی نقل شده است.



روایت اول: صحیحہ حلبی

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ قَوْمٍ حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَأَدَّعَى وَلَدَهَا فَإِنَّهُ لَا يُورَثُ مِنْهُ شَيْءٌ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَلَا يُورَثُ وَلَدُ الزَّنا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ الْحَدِيثُ.^۱

این روایت درباره‌ی مردی است که با کنیز قومی مباشرت حرام داشته و سپس آن کنیز را خریداری کرده و ادعا می‌کند که فرزند متولد شده از کنیز، متعلق به او است. در این روایت، تعلیل امام صادق علیه السلام به کلامی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حائز اهمیت است که به صورت کلی بیان کرده‌اند که فرزند متولد شده از زنا، مورث واقع نمی‌شود؛ الا در خصوص فرزند کنیزی که مولای او ادعا کند که فرزند، برای خود او است. در حال حاضر کنیز محل بحث نیست، بلکه قاعده کلی مبنی بر اینکه از فرزند متولد شده از زنا ارث برده نمی‌شود، محل استدلال است. در نتیجه، این روایت دلالت می‌کند که پدر و مادر عرفی و اقربای آن‌ها از فرزند متولد شده از زنا ارث نمی‌برند.

البته اطلاق روایت حتی شامل فرزندان و همسر کسی که از زنا متولد شده، می‌شود، اما با توجه به اینکه نسبت به آن‌ها دلیل خاص مبنی بر ارث بردن وجود دارد، آن‌ها تخصیص زده می‌شوند، اما در صورتی که فرزند و همسر وجود نداشته باشد، حتی اگر پدر و مادر عرفی و اقربای آن‌ها وجود داشته باشند، فرزند متولد شده از زنا بدون وارث محسوب می‌شود.

روایت حلبی به لحاظ سندی صحیح است؛ چون طریق شیخ طوسی به حسین بن سعید صحیح است و وثاقت ابن ابی عمیر، حماد و حلبی نیز روشن است.

شیخ کلینی نیز این روایت را از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی نقل کرده است^۲ که این سند نیز صحیح است. البته شیخ کلینی این روایت را با سند دیگری که به صورت «عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ»^۳ است، نقل کرده، اما این سند با اشکال مواجه است؛ چون مقصود از علی بن سالم، علی بن ابی حمزه بطنانی است که کذاب و ملعون است.

در اینجا ممکن است ادعا شود که روایت‌های نقل شده از علی بن ابی حمزه بطنانی مربوط به قبل از وقف او بوده است؛ چون سران واقفه بعد از تأسیس مذهب وقف، به حدی مورد طرد شیعیان قرار گرفتند که تشبیه به کلاب ممطوره شده‌اند. با این درجه از طردشدگی، شیعیان از آن‌ها روایت نقل نمی‌کرده‌اند؛ لذا روایاتی که از آن‌ها نقل شده، مربوط به قبل از وقف آن‌ها بوده است.

پاسخ این است که برای ما ثابت شده نیست که طرد شدن سران واقفه به حدی بوده که اساساً هیچ روایتی از آن‌ها نقل نشده باشد و لذا به کار رفتن تعبیری همچون «کلاب ممطوره» در مورد سران واقفه، نهایتاً مفید ظنّ به نقل شدن قبل از وقف آن‌ها است، ولی ظنّ قابل اتکا نیست. البته ضعف این سند موجب عدم امکان استناد به آن نمی‌شود؛ چون همان طور که بیان گردید، سند صحیح برای آن توسط شیخ کلینی و شیخ طوسی ذکر شده است.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۴.

۲. الکافی ۷: ۱۶۳.

۳. الکافی ۷: ۱۶۳.



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

صاحب وسائل روایت دیگری از شیخ طوسی به اسنادش از یونس بن عبدالرحمن نقل کرده است که به لحاظ عبارات شبیه صحیح حلی است و ممکن است همان روایت باشد. در این روایت آمده است:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرَاهَا فَأَدَّعَى ابْنَهَا قَالَ فَقَالَ لَا يُورَثُ مِنْهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ وَلَا يُورَثُ وَلَدَ الزَّانَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ.^۱

این روایت به لحاظ دلالتی کاملاً مشابه صحیح حلی است، اما از نظر سند معلوم نیست که مقصود از «یحیی»، همان یحیی حلی بوده باشد؛ هر چند احتمال این مطلب نیز وجود دارد که بر اساس آن، روایت جداگانه‌ای نخواهد بود.

در سند این روایت، واسطه‌ی بین عبدالرحمن و یحیی، علی بن سالم است که از این جهت، سند روایت با اشکال مواجه است؛ چون محتمل است علی بن ابی حمزه بطائی مقصود باشد؛ چون نام او نیز علی بن سالم است.

شیخ کلینی نیز این روایت را با همین سند شیخ طوسی نقل کرده است که به جهت اشتغال بر علی بن سالم دچار اشکال است. اما شیخ طوسی همین روایت را با دو سند دیگر نقل کرده است:

سند اول: الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَاهُمْ وَهَيْبٌ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع^۲
سند دوم: عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَاهُمْ جَعْفَرُ وَ أَبُو شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع^۳

طریق شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سماعة دارای اشکال است، اما مجموعاً موثق الصدور محسوب می‌شود. در نتیجه علاوه بر روایت یحیی که خودش احتمال داشت که دو روایت باشد، دو روایت دیگر توسط ابوبصیر و زید شحام نقل شده است که دارای سندهای جداگانه هستند و به همین دلیل، تعبیر «لَا يُورَثُ وَلَدَ الزَّانَا إِلَّا رَجُلٌ يَدَّعِي ابْنَ وَلِيدَتِهِ»، موثق الصدور محسوب می‌شود.

روایت دوم: روایت محمد بن حسن اشعری

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع مَعِيَ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ هُوَ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ وَ خَاتَمِهِ الْوَلَدُ لِغَيَّةٍ لَا يُورَثُ.^۴

در این روایت نقل شده است که بعضی از اصحاب، نامه‌ای به امام جواد علیه السلام نوشته و نامه‌رسان، محمد بن حسن اشعری بوده است. در آن نامه از امام جواد علیه السلام درباره‌ی مردی سؤال شده است که مرتکب زنا با زنی شده و آن زن

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۵.

۲. تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۴.

۳. تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۴.

۴. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۴.



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

باردار می‌شود و زانی، بعد از باردار شدن آن زن، با او ازدواج می‌کند. فرزندی که آن زن به دنیا می‌آورد شباهت بسیاری به زانی داشته است. امام علیه السلام در پاسخ با خط خود می‌نویسد: فرزند ناپاک است و ارث برده نمی‌شود.

از این روایت استفاده می‌شود که زنا موجب نسبیتی بین زانی و زانیه و فرزند متولّد شده نمی‌شود و آن‌ها از یکدیگر ارث نمی‌برند. این روایت به لحاظ دلالتی روشن و واضح است.

شیخ طوسی این روایت را به اسناد خود از حسین بن سعید نقل کرده است که طریقی ایشان به حسین بن سعید صحیح است. اما توثیق محمد بن حسن اشعری ثابت نیست. در ادامه سند نیز ذکر شده است بعضی اصحاب نامه‌ای نوشته‌اند، اما با توجه به اینکه راوی، محمد بن حسن اشعری است و بعضی اصحاب روایت نکرده‌اند، به کار رفتن تعبیر «بعض اصحابنا» ضرری به سند روایت وارد نمی‌کند. در نتیجه، اگر محمد بن حسن اشعری توثیق گردد، مشکل سند روایت برطرف می‌شود.

برای روایت محمد بن حسن اشعری، علاوه بر سند ذکر شده، اسناد دیگری نیز وجود دارد که در کلام صاحب وسائل به آن‌ها اشاره شده است:

۱- وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَمِّيِّ.

۲- رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ.

۳- وَ [رَوَاهُ الْكَلِينِيُّ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ.

۴- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ الْأَشْعَرِيِّ.

نکته حائز اهمیت این است که همه‌ی سندها منتهی به محمد بن حسن اشعری می‌شود. در صورتی که نقل کردن روایتی همچون علی بن مهزیار و حسین بن سعید و یا وقوع محمد بن حسن اشعری در کافی، برای وثاقت ایشان کافی دانسته شود، مشکل سند روایت برطرف می‌شود. در غیر این صورت، سند روایت با اشکال مواجه است.

البته ممکن است با ضمیمه کردن این روایت به نقل‌های دیگر، وثوق به صدور ایجاد شود.

بنابراین نتیجه این است که مجموعاً روایاتی وجود دارد که دلالت می‌کنند از کسی که متولّد شده از زنا است، ارث برده نمی‌شود. بر این مسئله، روایت صحیح‌هی حلبی و روایات دیگری دلالت دارند و این مطلب موثق الصدور است.

تاکنون صغرای مسئله اثبات گردید. درباره کبری نیز در مباحث پیشین پرداخته شده است. نتیجه ضمیمه‌ی صغری و کبری این است که شخص متولّد شده از زنا که دارای فرزند و همسر نیست، از او ارث برده نمی‌شود و بدون وارث محسوب می‌شود. از طرف دیگر ادله‌ای وجود دارد که دلالت می‌کنند بر اینکه ارث اشخاص بدون وارث، جزو انفال بوده و متعلّق به امام علیه السلام خواهد بود.

درباره ارث نبردن اقربای عرفی، از شخص متولّد شده از زنا دو دسته روایت مطرح گردید. طائفه اول روایت محمد بن سنان است که به صراحت بیان کرده که ارث او متعلّق به امام علیه السلام است و دسته‌ی دوم نیز از ضمیمه تعدادی از روایات با روایات مرتبط با اشخاص بدون وارث تشکیل می‌شود.



روایات معارض

در مقابل روایات ذکر شده در باب ارث افراد متولد شده از زنا، روایات دیگری وجود دارد که به لحاظ دلالتی معارض با آنها محسوب می‌شوند.

روایت اول: روایت یونس

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: مِيرَاثُ وَلَدِ الزَّانَا لِقَرَانَتِهِ مِنْ قَبْلِ أُمِّهِ عَلَى نَحْوِ مِيرَاثِ ابْنِ الْمَلَاعَنَةِ.^۱

علاوه بر شیخ طوسی، مرحوم کلینی نیز این روایت از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس نقل کرده است؛ لذا هر دو با یک سند نقل کرده‌اند. طریق شیخ طوسی به علی بن ابراهیم صحیح است. مرحوم کلینی نیز به صورت مستقیم از علی بن ابراهیم نقل کرده است. تنها راوی محل بحث، محمد بن عیسی است که محمد بن عیسی بن عبید است و در مباحث پیشین به صورت مفصل مورد بررسی قرار گرفته و به نظر ما تضعیفات ایشان حجت نیست و لذا توثیق ایشان ثابت است. طبق این مبنا، روایت صحیحه محسوب می‌شود.

در این روایت بیان شده است که میراث اشخاص متولد شده از زنا، به مادر و اقوام مادری او از قبیل دایی، خاله و فرزندان آنها می‌رسد. برادران و خواهران مادری او نیز از میراث او بهره‌مند خواهند بود. البته درباره اینکه چه مقدار به مادر او ارث می‌رسد، بحثی است که در مطالب آتی تبیین خواهد شد، اما به هر نحو که تقسیم صورت گیرد، مطلب مهم این است که میراث کسی که متولد شده از زنا است، به صورت کامل به امام علیه السلام نمی‌رسد. در حالی که طبق روایات مطرح شده، تمام میراث، متعلق به امام علیه السلام خواهد بود.

این روایت به لحاظ سندی صحیح و دلالت آن نیز روشن است. اما مسئله‌ای که وجود دارد، مضمهر بودن روایت است؛ چون در آن بیان نشده است که چه کسی این مطلب را بیان کرده و محتمل است که یونس این مطلب را بیان کرده باشد؛ لذا شیخ طوسی در جمع بین این روایت و روایات پیشین فرموده است: «فَهَذِهِ رَوَايَةٌ مَوْفُوقَةٌ لَمْ يُسْنِدْهَا يُونُسٌ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَيْمَةِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ كَانَ اخْتِيَارَهُ لِنَفْسِهِ لَا مِنْ جِهَةِ الرُّوَايَةِ بَلْ لِيَضْرِبَ مِنَ الْإِعْتِبَارِ وَ مَا هَذَا حُكْمُهُ لَا يُعْتَرَضُ بِهِ الْأَخْبَارُ الْكَثِيرَةُ الَّتِي قَدْ مَنَاهَا.»^۲ بر اساس این عبارت، شیخ طوسی به عنوان اشکال دلالتی بر این روایت، بیان کرده که با توجه به عدم استناد یونس به ائمه علیهم السلام، محتمل است که روایت را از امام علیه السلام نقل نکرده باشد، بلکه نظر خود را که در اثر استحسان به دست آمده، نقل کرده باشد و در چنین شرایطی، نقل او با روایاتی که سابقاً نقل گردید، معارضه نخواهد داشت.

ممکن است به عنوان مؤید برای کلام شیخ طوسی، به این مطلب اشاره شود که چه بسا یونس با توجه به اینکه درباره‌ی ولد ملاعنه روایت وجود دارد که میراث او به مادر و خویشاوندان مادری او می‌رسد، شخص متولد شده از زنا را قیاس به آن کرده باشد؛ چون ولد ملاعنه نیز فرزند آن پدر محسوب نمی‌شود و در واقع، به نوعی متولد شده از زنا محسوب می‌شود.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۶.

۲. تهذیب الأحکام ۹: ۳۴۵.



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اما به نظر ما از شأن یونس بعید است که مطلب خود را به عنوان روایت در کتاب روایی خود نقل کرده باشد.^۱ علاوه بر اینکه راویان بزرگی از قبیل علی بن ابراهیم و شیخ کلینی نیز این مطلب را به عنوان روایت در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. در نتیجه، اطمینان وجود دارد که یونس روایت از امام علیه السلام را نقل کرده است. البته اگر چنین اطمینانی حاصل نشود، صرف حصول ظن نسبت به روایت بودن کافی نیست و اشکال شیخ وارد خواهد بود؛ هر چند خود شیخ طوسی در موارد متعددی، روایت مضمر نقل کرده و این اشکال را نسبت به آن‌ها مطرح نکرده است.

دلالت روایت یونس قابل پذیرش است، اما ممکن است نسبت به آن اشکال شود که فقها قائل به مفاد آن نشده‌اند و به تعبیر دیگر، مورد اعراض فقها واقع شده است که اعراض فقها موجب سقوط آن از حجّیت می‌شود. بر فرض هم برای آن قائلی وجود داشته باشد، چه بسا قائلین به آن، شاذ و نادر بوده‌اند؛ چون در عین اینکه کلمات تمامی فقها در دسترس ما قرار ندارد، اما اگر فی الواقع قائلین متعددی برای این روایت وجود داشت، حداقل تعدادی از آن‌ها نقل می‌شد؛ لذا عدم نقل این مطلب از فقهای متعدد و صرفاً احتمال قائل شدن فقهای همچون یونس، موجب شاذ و نادر شدن روایت و سقوط آن از حجّیت می‌شود.

بر فرض هم پذیرفته شود که روایت یونس، مورد اعراض فقها یا شاذ و نادر نیست که از حجّیت ساقط شود، روایات دالّ بر مورّث قرار نگرفتن شخص تولّد یافته از زنا، مشهور و روایت یونس، غیر مشهور است که ممکن است شهرت آن روایات، موجب تقدیم آن‌ها بر روایت یونس گردد.

جهت دیگری که می‌تواند موجب تقدیم روایات دالّ بر عدم مورّث بودن باشد، ادعای وثوق به صدور آن‌ها و شک در صدور روایت یونس است. از طرف دیگر خبر واحد در صورتی حجّت است که قطع یا اطمینان بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ در حالی که این شرط نسبت به روایت یونس محقق نیست.

پاسخ دلالی از روایت یونس نیز می‌تواند به این صورت مطرح شود که در این روایت، به صورت مطلق بیان شده است که میراث کسی که از زنا تولّد یافته، برای اقربای از طرف مادر او است، اعم از اینکه زنا از هر دو طرف صورت گرفته باشد و پدر و مادر او به صورت عمدی مرتکب زنا شده باشند و یا اینکه صرفاً زنا از طرف پدر صورت گرفته باشد. اما در مقابل این روایت، روایاتی وجود دارد که میراث شخص متولّد شده از زنا را متعلّق به امام دانسته است. برای جمع بین این دو دسته ممکن است این چنین گفته شود که روایات دالّ بر تعلق اموال به امام علیه السلام مربوط به فرضی هستند که زنا از هر دو طرف محقق شده باشد، اما روایت یونس مربوط به فرضی است که زنا صرفاً از طرف پدر صورت گرفته باشد و نسبت به مادر آن شخص، به جهت شبهه یا دلایل دیگر، زنا محقق نشده باشد.

پاسخ از جمع ذکر شده این است که اگر شاهی بر آن وجود داشته باشد، موجب از بین رفتن تعارض دو دسته روایت می‌شود، اما نکته حائز اهمیت این است که روایات دالّ بر مورّث نبودن نیز به گونه‌ای نیست که اختصاص به موارد تحقّق زنا از هر دو طرف داشته باشد، بلکه به صورت مطلق بیان کرده است که در صورت تحقّق زنا از طرف پدر، اعم از اینکه مادر نیز زانی باشد و یا نباشد، فرزندی که به دنیا آمده، مورّث نخواهد بود. بنابراین آن روایات نیز دارای اطلاق هستند و اطلاق آن‌ها موجب تعارض بین دو دسته روایت می‌گردد.

۱. احتمال دیگر این است که یونس این مطلب را از فقیه دیگر نقل کرده باشد. اما این احتمال قابل اعتنا نیست. به همین دلیل، امر روایت دایر بین نقل از امام علیه السلام و نقل مطلب توسط خود یونس است. البته نقل مطلب از جانب خود یونس یا فقیه دیگر نقشی در حجّیت روایت ندارد؛ چون کلام خود یونس نیز از حجّیت برخوردار نیست. اما با نفی شدن احتمال نقل مطلب از فقیه دیگر، احتمال اینکه از امام علیه السلام نقل شده باشد، افزایش می‌یابد.



البته در صورتی که روایتی وجود داشته باشد که به صراحت درباره‌ی کسی باشد که از طرف پدر، به صورت زنا و از طرف مادر به شبهه متولد شده، می‌تواند شاهد جمع برای این دو دسته از روایات باشد. اما مسئله این است که اولاً: چنین روایتی یافت نشده است. ثانیاً: بر فرض چنین روایتی وجود داشته باشد، باید طبق مبنای انقلاب نسبت بین این دو دسته جمع صورت گیرد؛ چون فرض این است که دو دسته روایت به صورت مطلق دلالت دارند و وجود روایت سوم موجب تغییر نسبت بین آن‌ها از تباین به عموم و خصوص مطلق می‌شود که همان انقلاب نسبت است.

بنابراین استناد به روایت یونس با اشکال مواجه است.

روایت دوم: روایت اسحاق بن عمار

و[مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيَّاً ع كَانَ يَقُولُ وَلَدَ الزَّنا وَابْنُ الْمَلَاعِنَةِ تَرْتُهُ أُمُّهُ وَأَخْوَالُهُ وَإِخْوَتُهُ لِأُمِّهِ أَوْ عَصَبَتِهَا.^۱

بر اساس این روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: مادرِ فرزند متولد شده از زنا و همچنین مادرِ فرزند ملاعنه و همچنین دایی‌ها و خواهرها، از آن‌ها ارث می‌برند. البته در ملاعنه، مادر مدعی است که فرزند از آن اوست و مرتکب زنا نشده است. در نتیجه زنا یا او ثابت نمی‌شود، بلکه صرفاً پدر با انجام لعان، فرزند را از خود نفی می‌کند.

دلالت این روایت بر مورث واقع شدن شخص متولد شده از زنا، روشن و واضح است و بر خلاف روایت پیشین، از جهت نقل شدن از امام علیه السلام نیز با مشکلی مواجه نیست. اما همان اشکالات، از قبیل اعراض فقها و غیر مشهور بودن روایت که نسبت به روایت پیشین مطرح شد، بر این روایت نیز قابل طرح است. همچنین همان وجه جمعی که مطرح گردید، در اینجا نیز قابل طرح است؛ کما اینکه خود صاحب وسائل نیز آن احتمال را در ذیل این روایت مطرح کرده و فرموده است: «أَقُولُ: ذَكَرَ الشَّيْخُ أَنَّهُ خَبَرَ شَاذًّا لَا يُتْرَكُ لِأَجْلِهِ الْأَحَادِيثُ انْتَهَى وَيُمْكِنُ حَمْلُهُ عَلَى مَا لَوْ كَانَ الْوُطْءُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْمَرْأَةِ وَطْءَ الشُّبْهَةِ وَبِالنِّسْبَةِ إِلَى الرَّجُلِ زِنًا.»^۲ اما همان طور که ذیل روایت پیشین مطرح شد، صرف احتمال حمل کافی نیست و با توجه به اینکه هر دو دسته روایات، دارای اطلاق هستند، حمل کردن دسته‌ای از آن‌ها بر فرض خاصی، دارای شاهد عرفی نیست و جمع را از تبرعی بودن خارج نمی‌کند.^۳ البته صاحب وسائل نیز فتوا نداده و صرفاً به صورت احتمال مطرح کرده است. در نتیجه، این روایت نیز همانند روایت پیشین، به لحاظ دلالی با معارض مواجه است.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۸.

۲. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۸.

۳. در اینجا ممکن است اشکال شود که وقتی فرض بر این است که از طرف مادر شبهه وجود داشته است، چه وجهی دارد که از فرزند خود ارث نبرد. همین مطلب چه بسا بتواند قرینه‌ی ثبیه بر اختصاص روایات دال بر عدم ارث بردن از فرزند متولد شده از زنا، به فرض تحقق زنا از هر دو طرف باشد.

پاسخ این است که در برخی روایات مطرح شده که فرزند، متعلق به پدر است و مادر وعاء و ظرف برای آن است؛ لذا در صورتی که فرزند به دنیا آمده، حاصل از سبب شرعی از طرف پدر باشد، نسبت بین او و فرزند ثابت می‌گردد و در صورتی که سبب، غیر شرعی بوده باشد، نسبت برقرار نمی‌گردد. از طرف دیگر احکام باب ارث، از احکام تبعیدی است و احتمال این مطلب وجود دارد که وقتی از طرف پدر، نسبتی برقرار نمی‌گردد، به صورت کلی ارث ثابت نشود؛ هر چند از طرف مادر غیر شرعی نبوده باشد؛ به خلاف مواردی که از هر دو طرف، شرعی و یا هر دو طرف شبهه باشد که با توجه به تحقق نسبت بین پدر و فرزند متولد شده، امکان ارث بردن مادر نیز فراهم می‌گردد.



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اما به لحاظ سندی، شیخ طوسی این روایت را به اسناد خود از محمد بن حسن صفار نقل کرده است که طریق شیخ طوسی به ایشان صحیح است. حسن بن موسی الخشاب هم دارای توثیق است و مشکلی از جهت او وجود ندارد. اسحاق بن عمار نیز مردّد بین اسحاق بن عمار ساباطی و اسحاق بن عمار صیرفی است. شیخ طوسی، اسحاق بن عمار ساباطی را فطحی دانسته، ولی او را توثیق کرده است. نجاشی نیز اسحاق بن عمار صیرفی را از خانواده‌ی امامیه و ثقه دانسته است. در صورتی که این دو عنوان، مربوط به دو راوی باشند، روایت محل بحث، مردّد بین صحیح و موثق خواهد بود. اما اگر همانند مرحوم آقای خویی این دو عنوان مربوط به یک راوی دانسته شده و ادعا گردد که شیخ طوسی در فطحی دانستن اسحاق بن عمار دچار اشتباه شده است، روایت صحیح خواهد بود. کلام مرحوم آقای خویی قابل پذیرش نیست و در عین حال، با توجه به اثبات وثاقت هر دو عنوان، وحدت یا تعدّد راویان، ضرری به اعتبار روایت وارد نمی‌کند.

تنها راوی محل اشکال در روایت اسحاق بن عمار، غیاث بن کلّوب است که دارای توثیق نیست. البته شیخ طوسی در کتاب العده مطلبی ذکر کرده‌اند که مرحوم آقای خویی آن عبارت را دلیل بر وثاقت غیاث بن کلّوب دانسته است. توضیح مطلب این است که شیخ طوسی در کتاب العده، به دسته بندی روایات پرداخته و یک قسم از روایات را، مربوط به راویان عدل امامی اثنی عشری دانسته و اعتبار آن‌ها را روشن دانسته است. دسته‌ی دیگر، روایات امامی غیر اثنی عشری از قبیل واقفه و فطحیه است که شیخ طوسی درباره‌ی این دسته بیان کرده است که اگر متحرّز از کذب باشند، روایات آن‌ها حجت خواهد بود و از آن‌ها به عنوان روایت موثق یاد می‌شود. دسته‌ی دیگر نیز روایات اهل سنت است که طایفه، به جهت روایتی که امر به عمل کردن به روایات عامّه از امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، به روایات عامه عمل کرده‌اند. بنابراین بر اساس این کلام، تمامی روایات عامّه از اهل بیت علیهم السلام حجت است. غیاث بن کلّوب نیز از جمله کسانی است که شیخ طوسی او را از زمره‌ی راویان عامّی ذکر کرده است. مرحوم آقای خویی از این عبارت شیخ طوسی، وثاقت افرادی همچون غیاث بن کلّوب را استظهار کرده‌اند؛ چون در نظر ایشان، عمل طایفه به روایات آن‌ها، به جهت وثاقت آن‌ها بوده است.

به نظر ما کلام شیخ طوسی دالّ بر وثاقت غیاث بن کلّوب نیست؛ چون ایشان در صدد اثبات توثیق غیاث توسط طایفه نبوده است؛ بلکه اعتبار داشتن روایات عامّه از امیرالمؤمنین علیه السلام دارای نکته خاصی بوده است که موجب اعتبار روایات آن‌ها می‌شده است. نکته این است که عامّه در نقل روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام دقت کافی را به خرج داده و دروغ نمی‌گفته‌اند تا بعد از کشف نظر واقعی ایشان، بر خلاف آن عمل نکنند. در نتیجه، آن‌ها برای نقل کردن صحیح روایات امیرالمؤمنین علیه السلام، داعی و انگیزه داشته‌اند و نهایتاً این نکته موجب اعتبار روایات آن‌ها از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود، اما در سایر ائمه علیهم السلام چنین نکته‌ای وجود ندارد. در نتیجه، با توجه به اینکه غیاث بن کلّوب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نکرده، بلکه واسطه‌ی در نقل، امام صادق علیه السلام بوده است و از طرف دیگر، وثاقت غیاث نیز ثابت نشده، روایات او از اعتبار برخوردار نخواهد بود.

بنابراین روایت اسحاق بن عمار با اشکال سندی مواجه است. علاوه بر اینکه به لحاظ دلالتی نیز با شبهاتی همچون اعراض و شاذ بودن مواجه است و به همین دلیل از صلاحیت معارضه برخوردار نیست.



جلسه: ۹۸
تاریخ: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

روایت سوم: مرسله‌ی شیخ صدوق

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ رُوِيَ أَنَّ دِيَةَ وَلَدِ الزَّانَا ثَمَانِمِائَةَ دِرْهَمٍ وَ مِيرَاثُهُ كَمِيرَاثِ ابْنِ الْمَلَأَعَنَةِ.^۱

در این روایت، میراث شخص تولّد یافته از زنا، همانند میراث فرزند ملاعنه دانسته شده است. البته شیخ صدوق این روایت را به صورت مرسله نقل کرده است و حتی از مرسلات جزمی شیخ صدوق نیست. در نتیجه از اعتبار سندی برخوردار نیست. علاوه بر اینکه محتمل است روایت جداگانه‌ای از روایت یونس یا اسحاق بن عمار نباشد و یکی از آن دو روایت باشد که شیخ صدوق این چنین نقل کرده است.

نتیجه این چنین می‌شود که میراث شخص تولّد یافته از زنا، به اقربای عرفی او نمی‌رسد و میراث بلاوارث است که به امام علیه السلام می‌رسد. این مطلب در خصوص کسی که پدر و مادر عرفی او هر دو مرتکب زنا شده باشند، قدرمتیقن است و اموال او جزو منابع مالی حکومت اسلامی است. اما نسبت به کسی که صرفاً از طرف پدر زنا داده باشد، اطلاق ادله اقتضا می‌کند که در او نیز حکم به همین صورت است. بنابراین ارث افراد تولّد یافته از زنا نیز جزو منابع مالی حکومت اسلامی محسوب می‌شود.

۱. وسائل الشیعة ۲۶: ۲۷۸.